

مجله‌ی مطالعات ایرانی

دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال هشتم، شماره‌ی شانزدهم، پاییز ۱۳۸۸

اکوان دیو و «وای» اسطوره‌ی باد*

دکتر معصومه باقری حسن کیاده

استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

با نگاهی به فرهنگ دهخدا از فراوانی وجود اسم «باد» در ترکیب نام روستاهای ایران شگفت‌زده می‌شویم. این اسامی حکایت از اهمیت واژه‌ی «باد» در اندیشه‌ی ایرانی دارد. بدیهی است که اعتقاد به تقدس و احترام به عناصر عالم و مظاهر طبیعت در نزد تمام اقوام بدوی رایج بوده است. آب، باد، خاک و آتش هر کدام جایگاه خاص خویش را داشته و پرستش مخصوص به خود را دارا بوده‌اند.

فرشته‌ی ایرانی باد با نام وای vāy هم‌ایزدی بوده بزرگ، قاهر و قادر، ایزدی ازلی و زندگی بخش و نیز پایان دهنده و مرگ آور و نیز خدایی جنگجو. وای ایزدی بوده دو چهره: نیکوکار و در عین حال، شوم. چرا که هم ایزد زندگی و هم خدای مرگ بوده است.

تمدن و فرهنگ یک ملت در سیر تکاملی خویش برای خروج از مرحله‌ی افسانه‌ها و اسطوره‌های رنگارنگ دو راه را در پیش می‌گیرد: یا به تدریج اجزای ناخالص را حذف می‌کند تا به موضوعاتی واقعی‌تر برسد، یا اینکه اسطوره‌ها و افسانه‌های خویش را به زبان شعر درمی‌آورد تا برای خواننده معقول‌تر گردد. این هر دو فرآیند را در شاهنامه، می‌توان دید که پیوسته حرکتی از سوی اساطیر به حماسه در آن وجود دارد، اساطیر گذشته‌ی ما در حماسه‌های شاهنامه تداوم یافته‌اند.

پس با بررسی داستان اکوان دیو در شاهنامه، می‌توان آشکارا چهره‌ی اسطوره‌ی دیو وای بد را به تصویر کشید.

واژگان کلیدی

اسطوره، رستم، اکوان دیو، باد، وای بد.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۷/۱۰/۱۷ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: hmahroo@yahoo.com

۱- مقدمه

آریاییان قدیم برای باد دو لغت داشته‌اند: واژه‌ی واته *vāta* و نیز واژه‌ی وایو *vāyu*. باد *vāta* از ریشه‌ی *vā* به معنی وزیدن، خدایی است که با صفت پیروز، دلیر و بی‌پروا می‌آید. گاهی شخصیت او با شخصیت وایو *vāyu* که آن هم از ریشه‌ی *vā* است، یکی می‌شود و وایو یا وای که در واقع، تجسمی از فضا است، تجسمی از باد هم می‌شود. وای که خدای جنگ و جنگاوری هم هست، بادی است که در ابر باران‌زا، زندگی می‌آورد و در طوفان، مرگ. بنابراین، دارای دو چهره‌ی متفاوت است با ویژگی‌های دوگانه و به همین دلیل، در ادبیات جدیدتر زرتشتی وای به دو موجود اهورایی و اهریمنی تقسیم می‌شود که یکی ایزدی است با نام وای به و دیگری دیوی است با نام وای بد.

قطعاً وای در آغاز ایزدی مقتدر بوده که هم وظیفه‌ی آفرینش و هم وظیفه‌ی میراندن را بر عهده داشته است، ولی با ورود نظام سرسخت ثنوی زرتشت، جایگاه اقتدار و ویژه‌ی خویش را از دست داده و شخصیتش به دو بخش خوب و بد تقسیم گردیده است.

داستان‌ها و اساطیر بسیاری مربوط به این ایزد بزرگ هم در متون اوستایی و هم در متون پهلوی دوره‌ی میانه وجود داشته که امروزه تعدادی از آنها با تحوّل و دگرگونی به دست ما رسیده است. و ما در جای جای شاهنامه چهره‌ی اساطیر گذشته‌ی فرهنگ خویش را با تصویری دگرگون شده می‌توانیم بیابیم.

اساطیر ایرانی پر است از افسانه‌های نبرد گرشاسب با نمادهای مختلفی از طوفان و باد مهلک یا به عبارتی، وای بد، که در همگی آنها گرشاسب همواره پیروز است. گرچه فردوسی در شاهنامه‌اش سخنی از گرشاسب، قهرمان بزرگ سیستانی، نمی‌گوید، اما کتابش پر است از توصیف رزم‌های جهان پهلوان سیستانی: رستم دستان. در شاهنامه می‌خوانیم که گرشاسب نیای بزرگ رستم است. پس گرشاسب اساطیر ایرانی جای خود را در شاهنامه‌ی فردوسی به رستم جهان پهلوان می‌سپارد. بنابراین، عجیب نیست اگر رستم هم مکرر با وای بد و طوفان دست و پنجه نرم کند که البته با توجه به دگرگونی اساطیر، وای بد در چهره‌های انسانی یا دیوی در اشعار فردوسی ظاهر می‌شود. چهره‌هایی چون افراسیاب، دیو سپید و اکوان دیو که در واقع، تجلیاتی از وای بد و طوفان هستند. پرداختن به دو مورد نخست نیاز به فرصتی دیگر و مقاله‌ای مستقل دارد، لذا در این جا فقط به مورد سوم می‌پردازیم.

۲- حماسه‌ی نبرد رستم و اکوان دیو

در اوستا از رستم -raodtaxma به معنی «رودی که به بیرون جاری است» یا «رود قوی» ذکری به میان نیامده است. مار کوارت mākwārt معتقد است که رستم یکی از القاب گرشاسب بوده است (بهار، ۱۳۷۵ ب، ص ۴۶۹). متون پهلوی، و همچنین فردوسی، مشخصاً وی را از نسل گرشاسب می‌دانند، عمر طولانی رستم هم، جاودانگی گرشاسب را به ذهن می‌آورد.

رستم جهان پهلوان محبوب فردوسی از پیوند زال زر و رودابه‌ی کابلی به گونه‌ای غیر معمول از پهلوی مادر زاده می‌شود و به محض به دنیا آمدن گرز دار است:

مرآن صورت رستم گرزدار ببردند نزدیک سام سوار

(شاهنامه‌ی فردوسی، ج ۱، ص ۱۷۹، س ۴)

رستم همان نشانه‌هایی را دارد که ایندیره Indra خدای جنگجوی هند و ایرانی دارا است. ایندیره چون رستم به هنگام تولد از پهلوی مادر زاده شد و درخشش او زمین و آسمان را روشن کرد و سلاح خویش را (vajra وجره: آذرخش)، به دست داشت. او شیفته‌ی سومه است و گاه به اندازه‌ی سه و گاهی سی دریاچه سومه می‌نوشد. این نکته با تحوّل که در اسطوره صورت گرفته، به شکل می‌خوارگی رستم و به قرار زیر بازتاب یافته است:

بفرمود مهتر که جام آورید بدو در می سرخ فام آورید
بینیم تا رستم اکنون به می چه گوید چه جوید ز کاووس کی...
می آورد و رامشگران را بخواند ز رستم همی درشگفتی بماند

(شاهنامه فردوسی، ج ۳، ص ۱۶۰، س ۳)

این همانندی‌ها نشان می‌دهد که رستم که از بسیاری جهات شبیه خدای کهن هند و ایرانی (ایندیره) می‌باشد، شاید نمونه‌ی زمینی این خدای باستانی به شمار می‌رفته است. از آن جایی که ایندیره ورترهن Indra vrtrahan در ایران جای خود را به دو ایزد جنگاور (وای به و بهرام) سپرده است، شگفت نیست که رستم هم در حماسه‌های ایرانی، هم نقش وای به و هم نقش بهرام را برعهده گرفته باشد. او که در حماسه جایگزین ایزدان باستانی شده است، به گونه‌ای خارق‌العاده عظیم است، آن چنان که هنگام نشستن یک سر از کسانی که نزد او ایستاده‌اند، بلندتر است:

از آن کس که بر پای پیشش بر است نشسته به یک سر از او برتر است

(همان، ج ۱، ص ۳۳۵، س ۱)

نبرد با اکوان دیو هم یکی از پهلوانی‌های رستم است. می‌دانیم که تحوّل اسطوره به حماسه هنگامی روی می‌دهد که اعتقاد به اسطوره کم می‌شود یا اسطوره‌ها به عنوان اسطوره‌ی دین می‌میرند و تقدّسشان را از دست می‌دهند، ولی به صورت روایات پهلوانی می‌مانند و به حماسه تبدیل می‌شوند. شاید حماسه‌ی نبرد رستم و اکوان دیو هم یکی از همین موارد است که در آن اسطوره‌ی نبرد با وای بد تبدیل به حماسه‌ی نبرد با اکوان دیو شده است، فردوسی نیز آن را از قول دهقان پیر می‌داند:

تو بشنو ز گفتار دهقان پیر اگر چه نباشد سخن دلپذیر

(همان، ج ۱، ص ۳۱۰، ص ۶)

این داستان در شاهنامه بسیار کوتاه و مختصر است: گوری غول آسا که دارای پوستی به رنگ زرد است با نقاط و یا خطوط تیره شیبه به پوست پلنگ، به گله‌ی اسبان کیخسرو حمله می‌کند. کیخسرو می‌داند که آن گور نیست، بلکه اکوان دیو است:

که گوری پدید آمد اندر گله چو دیوی که از بند گردد یله
یکی نره شیر است گویی دژم همی بگسلد یال اسبان زهم
همان رنگ خورشید باشد درست سپهرش به زر آب گویی بشت
یکی بر کشیده خط از یال او ز مشک سیه تا به دنبال او

(همان، ج ۱، ص ۳۱۸، ص ۱۲)

فردوسی اکوان دیو را با ظاهری چون زر درخشان و باطنی زشت به تصویر کشیده است. سرش که مانند ماری از پوست بیرون آمده، شیبه به سر یک پیل با موهای دراز است و دهانش پر از دندان‌هایی شیبه به دندان‌های گراز. چشمانش سپید و لبانش سیاهند:

که گوری به خوبی ندیدم چنوی بدان یال و آن کتف و آن رنگ و بوی
چو شمشیر بدرید بر تنش پوست برو بر نبخشود دشمن نه دوست
برون آمد از پوست مانند مار کزو هر کسی خواستی زینهار
سرش چون سرپیل و مویش دراز دهان پر ز دندان‌ها چون گراز
دو چشمش سپید و لبانش سیاه تنش را نشایست کردن نگاه
بدان زور و آن تن نباشد هیون همه دشت ازو شد چو دریای خون
سرش کردن از تن به خنجر جدا چو باران از او خون شد اندر هوا

(شاهنامه‌ی فردوسی، ج ۱، ص ۱۲)

فردوسی در بیت آخر اشاره‌ای دارد به سرخ شدن هوا که پیش از شروع بارندگی شدید رخ می‌دهد. در هر حال، رستم چون نره شیری در حالی که کمندی به دست دارد و بر رخس ازدهافش سوار است، وارد صحنه می‌شود. او سه روز را در جستجوی دیو سپری می‌کند و سرانجام، او را می‌بیند که چون «باد شمال» می‌گذرد. رستم سعی می‌کند او را با کمند بگیرد، اما در این کار توفیق نمی‌یابد، زیرا هر بار که کمند خویش را به سوی او می‌افکند، این حیوان مانند باد ناپدید می‌شود. در همین داستان کوتاه، فردوسی در جای جای کلامش به واژه‌ی باد اشاره می‌کند و حتی اشاره می‌کند که اکوان دیو همان باد است. بنابراین، بدیهی است که اکوان دیو همان دیو باد قلمداد شود:

برون شد به نخجیر چون نره شیر	کمندی به دست ازدهایی به زیر
به دشتی کجا داشت چوپان گله	بدانجا گذر داشت دیو یله
سه روزش همی جست از آن مرغزار	همی کرد بر گرد اسبان شکار
چهارم بدیدش گرازان به دشت	چو باد شمالی برو برگذشت
درخشنده زریں یکی باره بود	به چرم اندرون زشت پتیاره بود
برانگیخت رستم تکاور زجای	چو تنگ اندر آمد دگر شد به رای
چنین گفت کین را نباید فکند	بباید گرفتن به خم کمند
نبایدش کردن به خنجر تباه	برین سانش زنده برم نزد شاه
بینداخت رستم کیانی کمند	همی خواست کارد سرش را به بند
چو گور دلاور کمندش بدید	شد از چشم او ناگهان ناپدید
چو باد از خم خام رستم بجست	بخایید رستم همی پشت دست
بدانست رستم که این نیست گور	ابا او کنون چاره باید نه زور
جز اکوان دیو آن نشاید بدن	نبایدش از باد تیغی زدن

(شاهنامه‌ی فردوسی، ج ۱، ص ۳۱۲، س ۵)

البته تشبیه باد به گور به هیچ وجه عجیب نیست، زیرا هیچ جانور دیگری همانند گور از شتاب زیاد و توان انجام حرکت‌های ناگهانی هم چون باد برخوردار نیست. رستم خسته و درمانده و ناتوان در کنار چشمه‌ای به خواب می‌رود و اکوان دیو که از دور نظاره گر است، به بادی توفنده تبدیل می‌شود و جهان را پر از گرد و غبار می‌کند و رستم را از زمین برمی‌کند. باید توجه داشت که تنها یک باد بسیار نیرومند است که می‌تواند پهلوان پیل پیکری هم چون رستم را از زمین بلند کند:

چو اکوانش از دور خفته بدید
یکی باد شد تا بدو در رسید
زمین گرد ببرد و برداشتش
ز هامون به گردون برافروختش

(همان، ج ۱، ص ۳۱۳، س ۶)

چون دیو از او می‌پرسد که با او چه کند؟ رستم که می‌داند دیو وارونه کار است، می‌گوید که او را به کوه بیندازد، چون می‌داند که او را به دریا خواهد انداخت. پس از آن، رستم خود را با شنا نجات می‌دهد و چون دوباره با اکوان دیو روبه رو می‌گردد، خشمگین، با گرز گران مغز اکوان دیو را خرد می‌کند که این پایان کار این دیو مهلک است.

فردوسی در هنگام روایت این داستان ابراز می‌دارد که داستان خود را از

خردمند چینی شنیده است:

چنین داد پاسخ که دانای چین
یکی داستانی زدست اندرین

(همان، ج ۱، ص ۳۱۴، س ۱)

با بررسی اساطیر چین می‌توان مشابهت‌هایی بین اساطیر ایران و چین یافت که گاه ژرف و گاه بسیار سطحی است. این اشتراک می‌تواند ناشی از وامگیری مشترک تاریخی و یا تبادل دیرپای دانسته‌ها و پنداشت‌های میان این دو قوم باشد. از طرفی، توجه به این نکته که بیشتر شباهت‌های اساطیر چینی با اساطیر ایرانی مربوط به داستان‌های سیستانی (سکستانی) شاهنامه است، حایز اهمیت می‌باشد. می‌توان احتمال داد که این مشابهت‌ها ناشی از کوچ و اسکان دراز مدت نژاد سکایی در آسیای مرکزی باشد. نژاد سکایی به سبب موقعیت جغرافیایی خود که در حدفاصل ایران و چین قرار گرفته بود، توانست از ادبیات هر دو امپراطوری تأثیر پذیرفته و آن را به هر دو سو منتقل کند.

در اساطیر چینی فئی لاین Fei-lein خدای باد است. او با برانگیختن طوفان، جنوب را به ویرانی می‌کشانند. از این رو، به صورت اژدهایی در می‌آید که دارای اندام گوزن است با سر یک پرنده و دو شاخ و دم یک مار. گاه نیز به هیئت انسانی از مردم باستانی با ریش سفید و کلاه سرخ و آبی و ردایی زردفام تجسم می‌یابد. این خدای چینی با اکوان دیو ایرانی قابل مقایسه است. شباهت این دو به قدری است که آشکارا نشان دهنده‌ی وامگیری مشترک دو راوی ایرانی و چینی و یا ارتباط نزدیک میان این دو است. فئی لاین با بدنی به شکل گوزن و دم مارگونه و قابلیت تبدیل شدن به باد وزان کاملاً اکوان دیو را مجسم می‌کند و اینکه فردوسی داستان خود را

از زبان خردمند چینی روایت می‌کند، دلیلی بر ارتباط این دو افسانه و داشتن ریشه‌ی مشترک است. در ضمن فردوسی اکوان را «گوان» می‌خواند:

گوان خون و اکوان دیوش مخوان
ابر پهلوانی بگردان زبان

(شاهنامه‌ی فردوسی، ج ۱، ص ۳۱۷، س ۷)

نام «گوان» خود ما را به یاد «گوان یو» خدای اساطیر جنگ چینی می‌اندازد. از طرفی، تجسم فئی لاین به صورت پیرمردی با شنلی زردرنگ ما را به یاد خدای ریش‌دار آدو «oādó» خدای باد سکایی‌ها می‌اندازد که در حال دویدن بر روی سکه‌های سکایی نقش شده، در حالی که موهای بلندش موج است. «اینکه دیو باد یا ایزد باد در کشوری پوشش زرد بر تن دارد و در کشور دیگر رنگ او زرد است، می‌تواند انعکاس طبیعی طوفان‌های شن باشد که در ایران، آسیای میانه و صحرای شمالی چین امری است آشنا و کهن» (بهار، ۱۳۷۶، ص ۴۷۴).

البته باید توجه داشت که در داستان رزم رستم و اکوان دیو ما با آمیزه‌ای از افسانه‌های کهن سکایی و نیز ایرانی مواجه هستیم و نمی‌توان تمام داستان اکوان دیو را یک اسطوره‌ی دخیل چینی سکایی دانست. اما درباره‌ی همانندی «اکوان» و «وای» همین کافی است که به املا‌ی پهلوی «اکوان» «**سواو**» توجه کنیم که چیزی نیست جز املا‌ی خراب شده یا قرائت غلط از واژه‌ی «اکه وایو» «**سواو**» به معنی «وای بد» می‌دانیم که علامت «ا» در املا‌ی پهلوی هم **l** و هم **ll** خوانده می‌شود. بنابراین، گروهی اک وای را به غلط اک وان خواندند. اک هم که به معنی «بد» است، کرمانیان با آن آشنایی کامل دارند: «آق» در لهجه‌ی کرمانی به معنی «خیلی بد و ناپسند» به کار می‌رود. بنابراین، اک وان همان اک وای به معنی وای بد یا باد بد است.

۳- نتیجه گیری

با بررسی داستان نبرد رستم و اکوان دیو در شاهنامه و اسطوره‌ی فئی لاین و گوان چینی به راحتی می‌توان تشخیص داد که اکوان و فئی لاین دو تجسم از یک چهره اند و در عین حال، به ارتباطی چشمگیر بین شخصیت‌های سیستانی شاهنامه و اساطیر چینی پی برد که آن را می‌توان ناشی از ارتباط تاریخی و فرهنگی ایرانیان با سکایی‌ها و چینی‌ها دانست. در ضمن با بررسی املا‌ی پهلوی، اکوان را می‌توانیم به اک وای به معنی «وای بد» تصحیح کنیم، که در این صورت تشبیه اکوان به باد شمال در شاهنامه‌ی فردوسی معنی می‌یابد.

کتابنامه

۱. بهار، مهرداد، (۱۳۷۵ الف)، **ادیان آسیایی**، تهران، انتشارات چشمه.
۲. بهار، مهرداد، (۱۳۷۶)، **از اسطوره تا تاریخ**، تهران، انتشارات چشمه.
۳. بهار، مهرداد، (۱۳۷۵ ب)، **پژوهشی در اساطیر ایران**، انتشارات آگه.
۴. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، **لغت نامه**، تهران، موسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۵. صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۶۳)، **حماسه سرایی در ایران**، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۶۵)، **شاهنامه‌ی فردوسی**، دوره‌ی شش جلدی، تهران، انتشارات پدیده.
۷. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۰)، **شاهنامه‌ی فردوسی**، تصحیح ژول مول، به اهتمام محمد امین ریاحی، دوره‌ی سه جلدی، انتشارات سخن.
۸. کویاجی، سی.جی، (۱۳۵۳)، **آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان**، ترجمه‌ی جلیل دوستخواه، انتشارات فرانکلین.
۹. ماسه، هانری، (۱۳۵۰)، **فردوسی و حماسه‌ی ملی**، ترجمه‌ی مهدی روشن ضمیر، تبریز، انتشارات کمیته استادان.

